

در کشور پرو در ۱۹۶۵ نشان داد که در تولید ملی، به ۴۳ درصد از نیروی کار موجود آن زمان پرو نیازی نبوده.^۱ در ۱۹۶۰ (آخرین سالی که برای آن اطلاعات تطبیقی در مورد کشورها در دسترس است)، دامنه^۲ تغییر میزان بیکاری از ۲۲ درصد در آرژانتین، برزیل، مکزیک تا ۴۲ درصد در کشورهای فقیرتر امریکای مرکزی و حوضه کارائیب، بوده است، و همان‌طور که اشاره شد، از آن زمان، بیکاری به‌شکلی فزاینده روبه‌گسترش بوده است.

بیکاری: علل و اثرات

آیا در آینده نزدیک هیچ امیدی برای کاهش لااقل بخشی از مشکل بیکاری وجود دارد؟ اگر گذشته مقیاسی برای این امر به حساب آید، پاسخ این سؤال منفی است. تمام پیش‌بینی‌ها بر این دلالت دارد که مشکل بیکاری نه تنها تخفیف نخواهد یافت، بلکه وخیم‌تر نیز خواهد شد. گزارش پریش^۳ چنین نتیجه‌گیری کرد که با توجه به آنکه در اغلب کشورهای منطقه (امریکای لاتین) جمعیت با حدود ۳ درصد رشد می‌کند، برای جذب بیکاران موجود و نیز آن‌ها که تازه وارد بازار کار می‌شوند، بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، بازده کل باید با ۸ درصد در سال رشد داشته باشد. بمنظور آنکه سطح بیکاری در همان سطح ۱۹۶۰ حفظ شود، بازده کل باید سالانه ۶ درصد، برای سال‌های ۱۹۷۰ تا

1. Thorbecke (1970)

2. Range

3. Prebisch

۱۹۸۰، رشد کند، و این نرخ رشدی است که هرگز قبلاً در منطقه به دست نیامده.

دلیل اساسی بحران بیکاری در روند خاص صنعتی‌شدنی است که برای رشد اقتصادی به کار گرفته شده است. یکی از تأثیرات عمده این روند قبلاً مورد بحث قرار گرفت، یعنی آنکه تقریباً تمامی تکنولوژی کشورهای کمتر توسعه یافته از منابع خارجی یا به عبارت دیگر شرکت‌های چند ملیتی تأمین می‌شود و توسط آن‌ها کنترل می‌گردد. این روند صنعتی شدن، و نوع تکنولوژی آن، تأثیر مهم دیگری رانیز برجای می‌گذارد و آن اینکه نوع تکنولوژی‌ای که توسط شرکت‌ها به کشورهای جهان سوم منتقل می‌گردد، برای شرایط کشورهای صنعتی پیشرفته، جایی که سرمایه بطور نسبی به وفور وجود دارد و نیروی کار بطور نسبی کمیاب می‌باشد، طراحی شده است. به عبارت دیگر، این تکنولوژی قادر به جذب نیروی کار نیست، چرا که درست طوری طراحی شده که عکس این عمل یعنی «صرفه‌جویی در تعداد کارگر و استفاده بیشتر از سرمایه» را انجام دهد. بر این اساس است که شرکت‌های چند ملیتی دارویی، تکنولوژی‌ای را به کار می‌گیرند که در آن تنها $\frac{3}{4}$ درصد کل هزینه، مربوط به کار کارگزار است. البته تضاد آشکاری در به کارگیری چنین تکنولوژی‌ای در روندهای صنعتی‌شدن کشورهای جهان سوم، جایی که منابع نیروی انسانی به وفور و سرمایه کمیاب است، وجود دارد. مثالی در مورد تغییر ظرفیت اشتغال در صنایعی که شرکت‌های چند ملیتی بیشترین میزان رشد را دارند، ابعاد تضادهای اساسی آن‌ها را نشان می‌دهد.

يك بررسی اخير در کلمبیا، شاخص تخمینی از نسبت بین سرمایه و کارگر مورد نیاز را در پنج صنعت مدرن که شرکت‌های چند ملیتی اغلب سرمایه‌گذاری‌های خود را بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۷ در آنها متمرکز ساخته‌اند، به دست می‌دهد. در هر پنج صنعت مورد بحث نتایج مشابهی به دست آمد. در صنایع محصولات شیمیایی در ۱۹۶۰، در ازاء هر ۱/۶۳ واحد سرمایه‌یک واحد کارگر، و در ۱۹۶۷، در ازاء هر ۴/۴۵ واحد سرمایه یک واحد کارگر به کار گرفته می‌شد. بدینسان در مدت هشت سال، میزان سرمایه لازم برای به کارگیری یک واحد کارگر، تقریباً سه برابر شد. این بررسی همچنین نشان داد، که میزان افزایش سرمایه‌گذاری ثابت که برای استخدام یک واحد کارگر ضروری است، در بخش صنایع کارخانه‌ای بطور کلی کمتر از این پنج صنعت خاصی است که سرمایه‌گذاری‌های جدید شرکت‌های چند ملیتی در آنها متمرکز است. سازمان بین‌المللی کار، در تحلیل مستقل خود از مشکل بیکاری در کلمبیا، تقریباً به نتایج مشابهی دست یافت. این بررسی نشان داد که بین سال‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۱، در ازاء به کارگیری یک فرد، در صنعت کارخانه‌ای مدرنی که تکنولوژی شرکت‌های چند ملیتی را به حد اکثر مورد استفاده قرار می‌دهد، بطور متوسط سرمایه‌گذاری ثابتی معادل ۴۵ هزار پesos^۱ انجام می‌گرفت: بین سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۶، این رقم به ۱۰۰ هزار پesos بالغ گردید (به ارقام ثابت سال ۱۹۵۸، با احتساب نرخ تورم). يك بررسی که از ۲۵۷ شرکت در سراسر آمریکای لاتین انجام گرفته، نشان می‌دهد که بر مبنای هر ده هزار دلار فروش

شرکت‌های چند ملیتی، تقریباً نصف تعداد کارگرانی را که شرکت‌های داخلی به کار می‌گیرند، مورد استفاده قرار می‌دهند.

همین روند جانشین‌سازی فزاینده سرمایه به جای کارگر، در رابطه با نوع تکنولوژی انتقال یافته توسط شرکت‌های چند ملیتی، است که یکی از دلایل اساسی ابعاد نگران‌دهنده بیکاری در جهان سوم است؛ وضعیتی که آفریقا و آسیا به‌تازگی با آن مواجه شده، ولسی امریکای لاتین از سال‌های ۱۹۲۰ با آن دست به‌گریبان بوده است. بین سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۶۰، بخش کارخانه‌ای تنها توانست ۵ میلیون از ۲۳ میلیون مردمی را که از روستاها به شهرها مهاجرت کردند، جذب کند. در ضمن آنکه مجموع بازده صنایع کارخانه‌ای مدرن به نسبت سایر فعالیت‌ها گسترش یافت و سهم آن در تولید ملی از ۱۱ درصد در ۱۹۲۵ به ۲۵ درصد در ۱۹۷۰ رسید، اما در همین مدت سهم درصد نیروی کاری که به کار گرفته شد، در واقع از ۱۴/۴ درصد به ۱۳/۸ درصد تقلیل یافت. پس چنین است که تکنولوژی شرکت‌های چند ملیتی به مسئله اشتغال کشورهای جهان سوم، شرکت‌ها در واقع بیش از آن که مشاغل جدیدی خلق کنند، مشاغل زیادتری را از بین می‌برند.

بیکاری تنها یک بعد فقر است، بعد دیگر توزیع درآمد است. واضح است هنگامی که شخصی بیکار می‌شود، بدون امکان کمک تأمین اجتماعی و بیمه اوقات بیکاری که واقعیت کشورهای کمتر توسعه یافته است، از نظر اقتصادی فقر زده می‌شود. آنچه که بسیاری افراد، بالاخص آنان که با اقتصاد و با وضع کشورهای کمتر توسعه یافته

آشنایی ندارند فراموش می‌کنند، این است که فقر می‌تواند انعکاسی از توزیع بسیار نابرابر درآمدهای کشور نیز باشد. در شرایطی چون شرایط کشورهای کمتر توسعه یافته، تکنولوژی در تبیین توزیع نابرابر درآمدها متغیر عمده‌ای به حساب می‌آید. این شرایط با جریان صنعتی شدن فزاینده‌ای که عمدتاً بر مالکیت فردی تکنولوژی مورد نیاز مبتنی است و نیز با عدم وجود برنامه‌های دولتی برای توزیع مجدد درآمدها، همراه است.

توزیع درآمدها: علل و اثرات

باتوجه دقیق به رابطه بین تکنولوژی شرکت‌های چند ملیتی و توزیع درآمدها در کشورهای کمتر توسعه یافته، در می‌یابیم که با نرخ رو به رشدی، سرمایه جایگزین کارگر می‌شود. چه کسی درآمدهای ایجاد شده توسط منابع سرمایه را دریافت می‌دارد؟ اغلب اقتصادهای کشور های کمتر توسعه یافته بر پایه نهاد حقوقی سرمایه‌داری استوارند و این بدان معنی است که صاحبان منابع سرمایه، این درآمدها را دریافت می‌کنند. در جایی که تعداد کمی صاحب سرمایه وجود دارد (و بدینسان بسیاری کسان فاقد سرمایه‌اند)، و در جایی که تکنولوژی، به نسبت منابع کار، بخش بزرگتری از درآمد را از منابع سرمایه به دست می‌دهد، آنگاه بنا به تعریف، توزیع درآمد بسیار نابرابر خواهد بود. بعلاوه، در جایی که دگرگونی نسبتاً سریع در جهت استفاده از تکنولوژی سرمایه بر صورت می‌گیرد و در جایی که تغییری در نهادهای حقوقی

سرمایه‌داری، مثلاً از طریق وضع قوانین مالیاتی پیشروتر بمنظور مقابله با این تغییر واقع نمی‌شود، آنگاه باز هم بنا به تعریف، توزیع درآمد بطرز به مراتب نابرابرتری صورت می‌پذیرد. این امر بُعد دوم فقر فزاینده کشورهای کمتر توسعه یافته، یعنی تأثیر تکنولوژی مدرن شرکت‌های چند ملیتی بر توزیع درآمد در این کشورها را تشکیل می‌دهد. حال ببینیم توزیع نابرابر درآمدهای ملی در کشورهای کمتر توسعه یافته تا چه حد است و در طول زمان وضعیت آن به چه میزان تغییر کرده است.

«ایرما ادلمان»^۱ و «سینتیا تافت موریس»^۲ در یک بررسی جهانی در مورد وضع توزیع درآمد، مشاهده کردند که کشورهای جهان سوم، که به شکل فوق صنعتی می‌شوند، در جریان صنعتی شدن خود، تغییر شگرفی را در توزیع درآمد از سطح حداقل معیشت تا سطح درآمد سرانه متوسط معادل ۸۰۰ دلار، تجربه می‌کنند.

در مدت این «خیز»^۳ درآمد پنج درصد ثروتمندتر جمعیت در مقایسه با ۴۰ درصد فقیر جمعیت، هم بطور نسبی و هم بطور مطلق، بطرز شگفت‌آوری رشد یافت^۴؛ وضع کشورهای امریکای لاتین در اواسط چنین صنعتی‌شدنی، این نتیجه‌گیری را بطرز همه‌جانبه‌ای تأیید می‌کند. مثلاً در دهه ۱۹۶۰، متوسط درآمد سرانه در شیلی تقریباً ۶۰۰ دلار بود، اما ۱۰ درصد ثروتمند جمعیت، ۴۰ درصد درآمد ملی را به خود اختصاص می‌دادند. یعنی در واقع درآمد سرانه‌ای معادل ۲۴۰۰ دلار

1. Irma Adelman

2. Cynthia Taft Morris

3. Take off

4. Morris & Adelman (1971)

داشتند و این درآمد خانوادگی‌ای بود بیشتر از درآمد اکثریت خانواده‌های اروپای غربی.^۱ در مکزیك و برزیل، وضع بدتر است، و این قابل توجه است که این دو کشور تا به حال مطلوب‌ترین هدف سرمایه‌گذاری شرکت‌های چند ملیتی در امریکای لاتین بوده‌اند.

در مکزیك در اوایل دهه ۱۹۵۰، نسبت درآمد فردی ۲۰ درصد ثروتمند، به درآمد فردی ۲۰ درصد فقیر، يك بوده بود. در اواسط دهه ۱۹۶۰، این نسبت به هفده به يك افزایش یافت.^۲ معه‌ذا این ارقام جمع شده واقعی‌تری را که در نواحی صنعتی شهری، جایی که سرمایه‌گذاری شرکت‌ها تمرکز یافته، به وضوح نشان نمی‌دهند. مثلاً در ناحیه مکزیکو سیتی، ۲۰ درصد ثروتمند ۶۲/۵ درصد درآمد ناحیه را به خود اختصاص داده، حال آنکه ۲۰ درصد فقیر با ۱/۳ درصد درآمد برای ادامه زندگی دست‌وپامی‌زنند.^۳ در برزیل، جایی که بازده صنعتی به شکل بی‌سابقه‌ای روبه‌رشد است، تقریباً تمامی منافع حاصل از این رشد به پنج درصد ثروتمند اختصاص می‌یابد. در يك محدوده زمانی کوتاه ده ساله، سهم درآمد ملی ایشان از ۲۷/۸ درصد (بر طبق تخمین دولت امریکا)، وابسته به منبع بررسی کننده، ۴۴ درصد (تخمین سازمان ملل)، در ۱۹۷۰ به ۳۶/۸ درصد (تخمین دولت امریکا) یا ۵۰ درصد (تخمین سازمان ملل) افزایش حاصل نمود. و بر اساس تخمین محتاطانه دولت امریکا، سهم درآمد ۴۰ درصد فقیر، یعنی حدود ۴۰ میلیون برزیلی، در مدت ده سال بین ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، از ۱۰/۶ درصد به ۸/۱ درصد تقلیل یافت.

1. Sunkel (1960) IDB / UN(1970) نقل شده در

2. Grant (1973)

3. UN (ECLA) (1969)

این بود دومین جنبهٔ کمک تکنولوژی مدرنی که توسط شرکت‌های چند ملیتی به جهان سوم منتقل می‌گردد. این کمکی است به ۵،۱۰ یا ۲۰ درصد ثروتمند جمعیت و مطلقاً آزاری است بر شرایط انسانی اکثریت بزرگتر جمعیت کشورهای کمتر توسعه یافته.

هزینهٔ دلاری تکنولوژی شرکت‌های چند ملیتی.

آخرین نکته در مورد کمک تکنولوژی شرکت‌های چند ملیتی، به ارزش دلاری تکنولوژی انتقالی آن‌ها، به عنوان بخشی از کل سرمایه گذاری شان در شرکت‌های تابعه خود در کشورهای کمتر توسعه یافته، مربوط می‌شود. مقدار ارزش سرمایه گذاری در تأسیس یک شرکت تابعه، عمدتاً از هزینه‌های کارخانه و تجهیزات متشکل می‌گردد. حدود ۵۰ تا ۶۵ درصد از این مقدار را هزینهٔ تکنولوژی شرکت تابعه تشکیل می‌دهد که توسط شرکت مادر ارزش گذاری و دریافت می‌شود. ارزش دلاری‌ای که برای این تکنولوژی تعیین می‌شود، در تعیین رقم کلی سرمایه گذاری که شرکت چند ملیتی ادعای گذاردن آن را می‌کند، بسیار عمده است و بنا به دلایل اقتصادی و سیاسی نیز حائز اهمیت فراوان است. مثلاً در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته، تعیین نرخ مالیات بر سود و یا بر اضافه سود^۱ بر پایهٔ مقدار دلار سودی است است که بر مبنای درصد ارزش سرمایه گذاری ثابت محاسبه گردیده است. این «نرخ بازگشت»^۲ است؛ هر چقدر که ارزش سرمایه گذاری

1. Excess Profit

2. Rate of Return

ثابت اعلام شده بالاتر باشد، این نرخ، پایین‌ترین نشان داده شده و بنابراین مضمولیت مالیاتی شرکت تابعه کمتر خواهد بود. بعلاوه، بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته بر مبنای میزان ارزش سرمایه‌گذاری ثابت، محدودیت‌هایی در زمینه بازگشت دادن و خارج کردن سود توسط شرکت چند ملیتی در هر دوره معین، قائل می‌شوند؛ بدینسان هرچقدر که سرمایه‌گذاری ثابت بیشتر اعلام شود، به همان نسبت مقدار دلاری که می‌تواند از کشور کمتر توسعه یافته خارج شود بیشتر خواهد بود. سرمایه ثابت اعلام شده و نیز نرخ بازگشت اعلام شده، برای مدیران شرکت‌های چند ملیتی واجد اهمیت سیاسی نیز هست - حفظ ثبات سیاسی در کشورهای میزبان مهمان‌نواز، همیشه از جانب مدیریت شرکت چند ملیتی به عنوان یک هدف سوداگرانه معقول به حساب آمده است. بر این اساس یک ضابطه اساسی عملی در این مورد، پرهیز از اتهام «استثمار»^۱ یا در عرف اقتصاددانان غربی «اضافه سود» است. از آنجا که اساس تجربی چنین اتهاماتی در وهله اول بر نرخ بازگشت متکی است، پس عاقلانه‌تر آنکه این نرخ حتی الامکان در سطح «عادی»^۲ حفظ شود. بدینسان، شرکت‌های چند ملیتی علاقه‌مندند که حتی الامکان ارزش‌های اعلام شده برای تکنولوژی انتقال یافته و بنابراین ارزش سرمایه‌گذاری ثابت خود را هرچه بالاتر نگهدارند.

حال می‌توانیم بر بعضی یافته‌های مربوط به ارزش‌های واقعی تکنولوژی انتقال یافته شرکت‌های چند ملیتی، نظری بیافکنیم. موارد متعددی از مکزیك گزارش شده که طی آن تکنولوژی دست دوم به

عنوان تجهیزات نوبه شرکت تابعه منتقل شده و یا اینکه قیمت آن به مراتب بالاتر از قیمتی که از بازار آزاد می‌توانست به دست آید، تعیین گردیده.^۱ در کلمبیا، که بررسی‌های دقیقی در این زمینه به انجام رسیده، گرانفروشی مفرط تکنولوژی در تمام موارد مشاهده گردیده. مثلاً قیمت تعیین شده برای ماشین آلات شرکت تابعه توسط یک شرکت مادر چند ملیتی ۳۰ درصد بیش از قیمتی بوده که یک شرکت مستقل کلمبیایی برای همان اقلام می‌پرداخت. در یک مورد دیگر، بررسی انجام شده نشان می‌دهد ماشین‌آلاتی که ۱/۸ میلیون دلار ارزش گذاری شده بود، در واقع ۵۰ درصد از قیمت واقعی که ۱/۲ میلیون دلار بود، گرانتر به حساب آمده بود. در صنعت کاغذسازی، یک شعبه تابعه شرکت چند ملیتی اجازه ورود ماشین‌آلات مستعملی را دریافت داشت که ارزش آن را متجاوز از یک میلیون دلار اعلام نمود. سازمان دولتی مربوطه در این زمینه خواستار استعلام بین‌المللی برای مدل‌های تازه همان ماشین‌آلات گردید و معلوم گشت که ارزش اعلام شده توسط این شرکت تابعه برای ماشین‌آلات مستعمل ۵۰ درصد گرانتر از قیمت‌های پیشنهادی برای ماشین‌آلات نو بوده است. در تحقیقاتی که توسط نویسنده برای کتاب در دست انتشار انجام شده، مصاحبه‌های متعددی با مدیران شرکت‌های تابعه در کشورهای کمتر توسعه یافته به انجام رسید. در تعدادی موارد، پس از بحث‌های طولانی در مورد تأثیر فعالیت‌های آنها بر کشور میزبان، این مدیران پذیرفتند که گرانفروشی تکنولوژی، شیوه‌ای متداول است.

با در نظر گرفتن نکاتی که درباره مفهوم توسعه نیافتگی، در مقدمه به آن‌ها اشاره شد، درك اینکه چگونه شرکت‌های چند ملیتی قادرند دست به چنین اعمالی زنند، چندان مشکل نخواهد بود. منظور نکاتی است که در رابطه با عدم وجود منابع متعدد تکنولوژی به حد کافی، که با عدم آگاهی نسبی خریداران کشورهای کمتر توسعه یافته، به نسبت افراد مشابه در کشورهای صنعتی پیشرفته تشدید می‌شود، مطرح می‌گردد.

کمک‌های مالی و جذب شرکت‌های بومی

استدلال سنتی در حمایت از بسط فعالیت‌های شرکت‌های چند ملیتی در جهان سوم این بوده که این شرکت‌ها سرمایه مالی را که بسیار مورد نیاز این کشورها است برای آن‌ها فراهم می‌آورند. این استدلال قائل بر این است که کشورهای کمتر توسعه یافته قادر به تأمین پس اندازهای کافی به شکل ارز خارجی برای خرید تکنولوژی خارجی مورد نیاز اجرای طرح‌های سرمایه‌گذاری نیستند. جنبه دیگر این استدلال مدعی است که حتی اگر در مواردی کمبود ارز خارجی وجود داشته باشد باز هم کمبود پس اندازهای بومی به نسبت نیازهای سرمایه‌گذاری این کشورها باقی خواهد بود. بدینسان شرکت چند ملیتی به عنوان تأمین کننده پس اندازهای خارجی، یعنی سرمایه مالی، که می‌تواند کمیابی پس اندازهای داخلی و یا ارز خارجی را تخفیف دهد، به حساب می‌آیند. البته پیش فرض اساسی در این مورد این است که شرکت‌های

چند ملیتی در واقع پس‌اندازهای خارجی را برای تأمین هزینه‌های عملیات خود در کشورهای کمتر توسعه یافته به کار می‌گیرند. این‌پیش فرض اتفاقاً توسط متفکران چپ که معتقدند علت خروج شرکت‌های چندملیتی از کشورهای سرمایه‌داری خودی، وجود سرمایه مالی مازاد بر امکانات سرمایه‌گذاری داخلی است، نیز مطرح می‌گردد.

منشأ سرمایه مالی شرکت‌های چندملیتی.

بررسی‌های تجربی و آماری نشان می‌دهند که این پیش‌فرض‌ها نادرست‌اند، جدول ۳ نشان می‌دهد که این بحث بیشتر افسانه است تا واقعیت.

تنها ۱۷ درصد کل سرمایه مالی به کار گرفته شده توسط شرکت‌های چند ملیتی در سرمایه‌گذاری‌های ناخالص آنها، از پس‌اندازهای غیر بومی تأمین گردیده است. باید توجه داشت که در سه سال آخر کل دوران بین سال‌های ۱۹۶۵ - ۱۹۵۷، این رقم به ۹ درصد کاهش پذیرفت. نکته مهمتر استفاده از پس‌اندازهای بومی در بخش صنعتی، که در سه بخش اقتصادی سریع‌ترین رشد را دارا است، می‌باشد. در این مورد از سال ۱۹۶۰ به این سو رقم ۷۸ درصد کل سرمایه مالی داخلی کماکان ثابت مانده است. بررسی‌های انجام شده در مورد سایر کشورها، نیز تغییری را در این وضع نشان نمی‌دهد.

۳۸ درصد از مقدار سرمایه مالی که توسط شرکت‌های تابعه شرکت‌های چند ملیتی در صنایع به کار گرفته شده از منابع بومی «داخلی»،

عمدتاً از طریق سرمایه‌گذاری مجدد سودهای حاصله، و ۴۰ درصد آن از بازارهای سرمایه بومی، تأمین می‌گردد. با توجه به آن که در مفهوم رسمی حسابداری سودهای مجدداً سرمایه‌گذاری شده، در زمرهٔ وجوه تأمین شده توسط شرکت مادر طبقه‌بندی می‌شوند، چنین طبقه‌بندی‌ای معنی واقعی اقتصادی این سودهای مجدداً سرمایه‌گذاری شده را نشان نمی‌دهند. یعنی آنکه این سودها عمدتاً با استفاده از منابع داخلی، اعم از منابع مالی و سایر منابع، به دست آمده‌اند. این سودهای مجدداً سرمایه‌گذاری شده، به همان ترتیبی که در مورد شرکت‌های صد درصد داخلی مصداق می‌یابد، با یک استثنای بزرگ در واقع پس‌اندازهای داخلی هستند. در مورد شرکت‌های بومی، سود خالص (پس‌ازپرداخت مالیات) ناشی از سرمایه‌گذاری مجدد، بطور خالص به نفع کشور کمتر توسعه یافته تمام می‌شود و به احتمال زیاد در داخل آن کشور باقی می‌ماند، و این چیزی نیست که در مورد شرکت تابعهٔ شرکت چند ملیتی مصداق یابد، چرا که سود شرکت چند ملیتی، که نمایانگر درآمد خالص آن است، عمدتاً از کشور کمتر توسعه یافته خارج می‌شود و بنابراین به منظور مصرف و سرمایه‌گذاری شهروندان بومی به کار گرفته نمی‌شود. در طول دوران بین ۱۹۶۸ - ۱۹۶۰، شرکت‌های چند ملیتی، علاوه بر هزینه‌هایی که بابت حق امتیازها، بهره‌ها، و سایر حقوق الزامه‌ها منظور کردند، بطور متوسط ۷۹ درصد سود خالص خود را از این کشورها خارج کردند، در بخش صنایع کارخانه‌ای، میزان سودهای خارج شده از کشور بالنسبه کمتر بود لیکن این میزان به شکل فزاینده‌ای

رو به رشد بود و از ۴۲ درصد سود خالص در ۱۹۶۴ - ۱۹۶۰ به ۵۲ درصد در ۱۹۶۸ - ۱۹۶۵ افزایش یافت. در ازماء هر دلار سود خالصی که شرکت تابعه شرکت چند ملیتی به دست می آورد، ۵۲ سنت از کشور خارج می شود، و این در شرایطی است که ۷۸ درصد وجوه سرمایه گذاری ای که آن یک دلار سود را خلق کرده از منابع داخلی تأمین شده است. اگر بر تمام بخش‌هایی که شرکت‌های چند ملیتی در امریکای لاتین در آن‌ها فعالیت دارند نظر افکنیم، حساب جریان ورودی خروجی^۱ وضع بدتری به خود می گیرد. هر دلار سود خالص متکی بر سرمایه گذاری ای است که ۸۳ درصد آن از منابع پس اندازهای داخلی تأمین

جدول ۳: درصد سرمایه گذاری ناخالص شرکت‌های چند ملیتی امریکائی در امریکای لاتین، - نسبت بین تأمین هزینه از منابع داخلی و منابع خارجی

منبع سرمایه مالی (۱۹۶۵ - ۱۹۵۷)

(الف)	(ب)	(پ)	(ت)	ناحیه و بخش
امریکا	سودهای مجدد آسرمایه گذاری شده و استهلاك	بومی، کشور میزبان	جمع کل بومی (ب+پ)	
۱۷	۵۹	۲۴	۸۳	امریکای لاتین، مجموع
۸	۷۸	۱۴	۹۲	صنایع استخراجی و ذوب فلز
۱۳	۷۹	۸	۸۷	نفت
۲۲	۳۸	۴۰	۷۸	صنایع کارخانه‌ای

شده است. معهداً تنها ۲۱ درصد سود در اقتصاد بومی باقی می‌ماند. شرکت‌های چند ملیتی نه تنها پس اندازهای بومی را برای تأمین هزینه‌های مهم سرمایه‌گذاری خود به کار می‌گیرند، بلکه، بیش از شرکت‌های داخلی، بازار اعتبارات بومی را نیز برای وام‌های کوتاه مدت به خود اختصاص می‌دهند. بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که شرکت‌های چند ملیتی برای هر سطح از مجموع دارایی‌ها، بطور تقریبی یک‌ونیم یا دوونیم برابر رقبای داخلی خود، قرض می‌کنند. استفاده از پس اندازهای بومی و به کارگیری آن به عنوان سرمایه، فعالیت مولدهای را موجب می‌شود که سود حاصل از آن عمدتاً به کسانی می‌رسد که در خارج از سیستم اقتصادی بومی هستند.

آیا شرکت‌های چند ملیتی کمک مالی به کشورهای کمتر توسعه یافته می‌کنند؟ یعنی آیا آن‌ها در طول زمان به‌عرضهٔ پس اندازهای بومی می‌افزایند؟ پاسخ منفی است. با آنکه میزان کمی این ضرر را نمی‌توان بطور دقیق محاسبه کرد، معهداً حجم شاخص‌های فوق‌الذکر نشان می‌دهد که میزان پس اندازهای داخلی در جهت استفادهٔ مصرف‌کنندگان کم درآمد داخلی و یا سرمایه‌گذاران داخلی اقتصادهای بومی کشورهای کمتر توسعه یافته، بطور خالص روبه‌کاهش است.

خرید سهام شرکت‌های داخلی.

در بالا کوشش شد که یکی از دوبرداشت نادرست در مورد کمک‌های مالی شرکت‌های چند ملیتی به اقتصاد کشورهای جهان سوم تصحیح